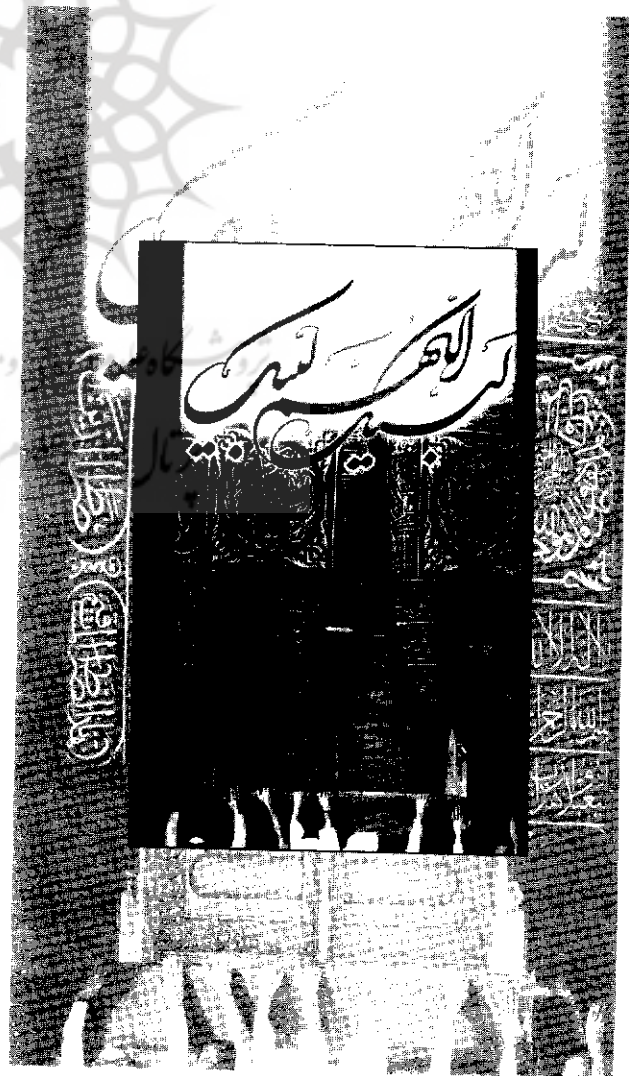


سنت جهانگردی در میان مسلمانان

○ آینه زلفی



پیام دین مبین اسلام، پیامی همگانی و جهانی بود. رسالت پیامبر (ص) تنها به قوم عرب و جزیره‌العرب، محدود نمی‌شد. در آیه ۲۸ از سوره سبأ، حق تعالی به جهانی بودن دعوت پیامبر (ص) اشاره و تأکید کرده و فرموده است: «و ما أرسلناک الا کافةً للناس بشیراً و نذیراً» «خطاب آیات قرآنی تنها به عنده به خصوصی از انسان‌ها نیست بلکه همه انسان‌ها در آن به طوریکسان به ایمان، تقوی، عمل صالح و تفکر در آیات خلقت فراخوانده شده‌اند» به همین دلیل بود که وقتی پیامبر (ص) از مخالفت‌های داخلی در عربستان، فراغت یافت، به اندیشه ابلاغ رسالت خود به سران حکومت‌های بزرگ آن روز، یعنی ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و حیره افتاد و طی نامه‌هایی آنها را به دین خدا فراخواند.^۱

بعد از درگذشت رسول اکرم (ص)، در مدت بسیار کوتاهی اندیشه جهانی کردن دین اسلام از قوه به فعل درآمد و طولی نکشید که قلمرو اسلام از سواحل اسپانیا تا پشت دیوار چین گسترده شد و این سرزمین‌های وسیع به صورت وطن مسلمانان درآمد. اداره سرزمینی با این وسعت، به اطلاعات و آگاهی‌هایی دقیق و عینی نیاز داشت، به همین دلیل، عده‌ای از مسلمانان‌ها به سائقه رغبت و علاقه شخصی و گروهی به مأموریت از طرف حکومت اسلامی، به سیر و سیاحت در این قلمرو وسیع پرداختند و مشاهدات و تجربیات خود را یادداشت کردند. این نوشته‌ها، اولین آثار جغرافیایی مسلمانان بود. علاوه بر آثاری که مربوط به فتوحات اسلامی - مانند فتوح الشام، از شیخ ابواسماعیل محمدابن عبدالله ازدری در اواسط قرن دوم و «فتوح العجم و فتح مصر و اسکندریه» از ابو عبدالله محمدبن عمرو اقدی (متوفی به ۲۰۷) - پدید آمد، این آثار در زیر زمینه جغرافیایی و جهانگردی از چند قرن آغاز اسلام به جا مانده است:^۲

المسالک و الممالک، ابن خردادبه، ۲۵۰ هـ. ؛ کتاب الخراج، قدامه بن جعفر، ۲۶۶ هـ. ؛ البلدان، یعقوبی، ۲۷۸ هـ. ؛ الاعلاق النفسیه، ابن رسته، ۲۹۰ هـ. ؛ مختصر کتاب البلدان، ابن الفقیه، ۲۹۰ هـ. ؛ التنبیه و الاشراف، مسعودی، ۳۳۲ هـ. ؛ المسالک و الممالک، اصطخری، ۳۴۰ هـ. ؛ صورة الارض، ابن حوقل، ۳۶۷ هـ. ؛ احسن التقاسیم، مقدسی، ۳۷۵ هـ. و سفرنامه، ناصر خسرو، ۴۳۸ هـ.

در این نوشته کوتاه، سعی خواهد شد با ارائه نمونه‌هایی از طبقات مختلف جهانگردان، دورنمایی از سنت جهانگردی در میان مسلمانان ترسیم گردد. اما قبل از آن با نظرات جرجی زیدان - نویسنده کتاب تاریخ تمدن اسلام - درباره علل توجه و علاقه‌مندی مسلمانان به جغرافیا و جهانگردی آشنا می‌شویم. او دلایل این امور را به شرح زیر می‌داند:

- ۱- زیارت مکه: مسلمانان در هر جا که می‌زیستند طبق دستور مذهبی خود می‌بایستی (در صورت استطاعت) به حج بروند. همین دستور وسیله مهمی برای اطلاع از شهرها و راه‌های مبدأ (هندوچین و...) تا مقصد یعنی مکه بود.
- ۲- مسافرت برای کسب علم: مسلمانان برای کسب اطلاعات و معلومات لازم دیار به دیار می‌گشتند. این مسافرت‌ها با جغرافیا ارتباط می‌یافت. از آن رو مشاهده می‌شود که نخستین کتاب جغرافیای عرب از منزل‌ها و مسکن‌های قبایل چادرنشین صحبت می‌کند و اولین مردمی که در آن موضوع دست به تألیف زدند راویان ادب مانند اصمعی و سکونی می‌باشند.
- ۳- کسب اطلاعات لازم برای اداره سرزمین‌های فتح شده.^۳

الف - جغرافیدانان:

- ۱- یعقوبی: «جرجی زیدان البلدان یعقوبی را قدیمی‌ترین کتاب جغرافیای عربی می‌داند که به دست ما رسیده است. کتاب‌البلدان حاوی جزئیات اطلاعات اقتصادی و وضع جغرافیایی است. نویسنده کتاب، چنانکه از متون و اسناد معتبر مستفاد می‌شود اصلاً ایرانی و از مردم اصفهان و شیعی مذهب بوده است. اما اینکه نیاکان وی کی و چگونه از اصفهان به عراق رفته‌اند معلوم نیست. یعقوبی، رحاله و دوستدار سفر بود. او بلاد اسلامی را از شرق تا غرب سیاحت کرد. مدتی را - تا سال ۲۶۰ - در ارمنستان و سپس در خدمت طاهریان

خراسان به سر برد. آنگاه به هند رفت و پس از آن به مصر و بلاد مغرب سفر کرد. ظاهراً وفات وی در سال ۲۸۴ هجری در مصر یا مغرب روی داده و دیگر به مشرق باز نگشته است.

وی کتاب البلدان را بعد از سیاحت ارمنستان، خراسان، هند و مصر در سال‌های ۲۷۸-۲۷۹ هجری در مصر تألیف کرد.^۵

۲- مسعودی:

بنا به اعتقاد مؤلف تاریخ علم کمبریج، برجسته‌ترین سیاح عرب در قرن چهارم ابوالحسن مسعودی بود. وی اعتقاد داشت که معرفت حقیقی را تنها با تجربه و مشاهده شخصی می‌توان به کف آورد. او موفق شد بسیاری از سردرگمی‌های عصر خود را در زمینه جغرافیا آشکار سازد.^۶ «مسعودی حدود سال ۲۸۰ هجری در بغداد متولد شد. شور و شوق دانش‌اندوزی او را از اوان جوانی به سیر و سفر در سرزمین‌های اسلامی کشاند. عراق، ایران، مصر، سوریه، فلسطین، ارمنستان، هند، سیلان، عمان و سواحل شرقی آفریقا تا زنگبار و

احتمالاً ماداگاسکار را زیر پا گذاشت. حتی از چین و مالزی هم دیدار کرد. ظاهراً جز اندلس (اسپانیا) و غرب آفریقا تمام سرزمین‌های اسلامی را سیاحت نمود. سرانجام در سال ۳۳۶ ه. ق در مصر مقیم شد و در سال ۳۴۵ هجری در شهر فسطاط مصر در گذشت.

مسعودی درباره اشتغال خود به سیر و سفر در مروج الذهب می‌نویسد:

«اگر در این باب [یعنی تألیف کتاب‌ها] تقصیری رفته یا غفلی شده، پوزش می‌خواهم که خاطر ما در سفر به دریا و خشکی و بادیه‌پیمایی مشغول بود، تا بدایع ملل را به مشاهده و اختصاصات اقالیم را به معاینه توانیم دانست. چنان که دیار سند و زنگ و صنف* و چین و زایج** را در نور دیدیم و شرق و غرب را پیمودیم؛ گاهی به اقصای خراسان و زمانی در قلب ارمنستان و آذربایجان و آران و بیلقان بودیم؛ روزگاری به عراق و زمانی به شام بودیم که سیر من در آفاق چون سیر خورشید در مراحل اشراق بود.» مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف نیز از استمرار غربت و دوری از وطن و سفرهای پیاپی‌اش سخن می‌گوید و از قول ابوتمام - شاعر عرب - وطن خود را پشت شتران می‌خواند.

مسعودی، بی‌گمان شیعی مذهب بود. او در جایی، از سی و شش اثر خود نام می‌برد که متأسفانه تنها دو کتاب مروج الذهب و التنبیه و الاشراف از میان آنها به یادگار مانده است.^۷

۳- ابن حوقل:

ابوالقاسم محمدبن حوقل، سیاح معروف و جغرافیدان عرب بود. خود او نقل می‌کند که در سال ۳۳۱ هجری به عزم مطالعه درباره کشورهای و ملت‌های مختلف و نیز به منظور تجارت از بغداد بیرون رفته است. کشورهای اسلامی را از شرق تا غرب پیموده و در ضمن مسافرت با علاقه شدیدی آثار متقدمان، از قبیل جیهانی، ابن خردادبه و قدامه را مطالعه کرده است. همچنین در اثنای سفر، اصطخری را ملاقات نمود و به اشاره وی چند نقشه جغرافیایی را اصلاح و در کتاب خود تجدید نظر کرد.

از موارد جالب توجه در صورة الارض ابن حوقل، توضیح او در وجه تسمیه دریای فارس است که نقل می‌کنیم: «دریای فارس، خلیجی از بحر محیط در حد چین و شهر واق است و این دریا از جنوب بلاد سند و کرمان تا فارس امتداد دارد و از میان سایر ممالک به نام فارس نامیده شده است زیرا فارس از همه این کشورها آبادتر است و پادشاهان آنجا در روزگاران قدیم سلطه بیشتری داشته‌اند و هم‌اکنون به همه کرانه‌های دور و نزدیک این دریا مسلط‌اند و در همه بلاد دیگر کشتی‌هایی که در دریای فارس حرکت می‌کنند و از حدود مملکت خود خارج می‌شوند و با جلال و مصونیت برمی‌گردند همه متعلق به فارس هستند.»^۸

۴- اصطخری:

«اصطخری که از مردم اصطخر (= استخر) فارس بود نیز ممالک اسلامی را از بلاد هند تا مغرب سفر کرد و دو کتاب به نام‌های صورالاقالیم و مسالک الممالک تألیف نمود.»^۹

جرجی زیدان، دلایل توجه و علاقه مندی مسلمانان

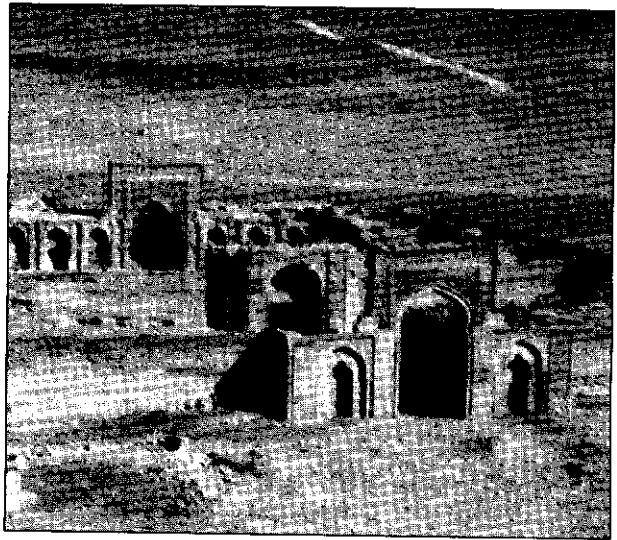
به جغرافیا و جهانگردی را چنین بر می‌شمارد:

۱- زیارت مکه، ۲- مسافرت برای کسب علم،

۳- کسب اطلاعات لازم برای اداره سرزمین‌های فتح شده

سفر به مکه، اثر لنون آدلف، ۱۸۶۱م





نوشتار حاضر، معرفی کوتاهی است از سفرهای گروهی از جغرافی دانان، سیاحان، دانشمندان و شاعران مسلمان قرون نخستین و میانه اسلام که عبارت اند از: یعقوبی، مسعودی، ابن حوقل، اصطخری، مقدسی، ناصر خسرو قبادیانی، ابن جبیر، ابن بطوطه، محمدبن جریر طبری، ابوریحان بیرونی، امام محمد غزالی، خاقانی و سعدی

۵- مقدسی:

مقدسی، مؤلف کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، در یکی از سال های بین ۳۳۱ تا ۳۳۴ هجری در فلسطین به دنیا آمد و پس از ۳۸۱ هجری در تاریخی نامعلوم درگذشت. او نیز مانند جغرافیدانان هم عصر خود همچون اصطخری و ابن حوقل بسیار سفر کرده و به همین جهت کتاب او مشتمل بر نتایج تحقیقات و جست وجوهای وی در پهنه وسیعی از سرزمین های مرکزی و شرقی جهان اسلام است. از کتاب وی برمی آید که فلسطین و جنوب شام و نیز جزیره العرب و به ویژه ایران و عراق را نیکو می شناخته، ولی از غرب جهان اسلام یعنی مغرب و اسپانیا و نیز از سند در منتهای شرقی آن آگاهی کمتر داشته است. خود او در دیباچه کتابش می گوید [اطلاعات خود را درباره کشورهای اسلامی] «هنگامی توانستم گردآورم که کشورها را گشتم به اقلیم های اسلامی درآمدم، دانشمندان را دیدم، شاهان را خدمت کردم، با قاضیان برنترستم، بر فقیهان خواندم، با ادیبان و قاریان و محدثان آمدوشد کردم، با زاهدان و صوفیان در آمیختم، در مجلس داستان سرایان و اندرزگران اندر شدم، در شهرها بازرگانی کردم، با مردم معاشرت نمودم، در راهها دقت کردم تا آنها را شناختم، اندازه اقلیم ها را به فرسنگ ها دانستم و مرزها را گشتم و با دقت نوشتم، به شهرک ها درآمدم تا هریک را شناختم از مذهب ها جست وجو کردم تا آنها را بدانستم، در زبان ها و رنگ ها دقت کردم و...»

ب - جهانگردان

۱- ناصر خسرو قبادیانی

حکیم ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی، مکتبی به ابومعین و ملقب و

متخلص به «حجت» در سال ۳۹۴ ه. ق در قبادیان، از نواحی بلخ متولد شد و در سال ۴۸۱ در یمگان از اعمال بدخشان وفات یافت. هنوز جوان نخواستگی بود که در کار دبیری ورزیده شد و پیش از آن که به سن سی سالگی برسد، به درگاه پادشاه و امیر راه یافت.

چهل ساله بود که انقلابی درونی در وجودش راه یافت. انقلابی که منشأ آن اگر خوبی روشن نبود، اندیشه ای ژرف و آکنده از تأمل و مکاشفه بود. در طی سال ها خدمت دیوانی، این شاعر پرآوازه با کتابها و حکیمان خراسان آشنایی تمام یافته بود. ظواهر شریعت و آنچه را اساس تقلید عامه بود، سخت حقیر و بی اعتبار می یافت و در ورای آن ظواهر چیز دیگری را می جست. لازم بود که در جست وجوی معنی برآید. پس دل از یار و دیار برکنند و راه سفر پیش گرفت.^{۱۳}

ناصر خسرو، سفرش را در بیست و سوم شعبان ۴۳۷ از مرو آغاز کرد و به سرخس و نیشابور و بسطام و سمنان و ری و قزوین و شمیران رفت. از آنجا به سراب گذر کرد و به تبریز درآمد. از راه مرند و خوی و وان و اخلاط و میافارقین و دیار بکر و حلب و معرّة النعمان و حماة و طرابلس و بیروت و صیدا و صور، به مکه رفت و سپس از راه حیفاه به بیت المقدس رسید.

از قدس به مکه رفت و از همان طریق به قدس بازگشت. از آنجا به رمله مراجعت نمود و به عسقلان و طینه رفت. با کشتی به تنیس و از آنجا در شاخه شرقی رود نیل با کشتی به صاکیه و قاهره وارد شد و به اسکندریه و قیروان سفر نمود و دوباره از قاهره به راه قلزوم (با کشتی) و بندر جاز - که محاذی مدینه است - مدینه النبی و خانه کعبه را زیارت کرد و از همان مسیر بازگشت. سپس از راه آبی نیل با کشتی به اسیوط و اسوان رفت و به صحرائی سودان درآمد. در بندر عیذاب بر کشتی نشست و به مکه رفت. این نوبت شش ماه در مجاورت خانه خدا به سر برد.

از مکه راه بیابان در پیش گرفت و پس از چهارماه سرگردانی، سرانجام با کاروانی به یمامه رسید. به لحسا و سپس به بصره درآمد و با کشتی از کنار عبّادان (= آبادان) به خلیج فارس درآمد. از اصفهان و ناین عبور کرد و از طریق کویر به طیس رسید، سپس به قاین و سرخس رفت و از آنجا به مروالرود وارد شد و متعاقباً از راه باریاب و سمتگان به بلخ فرود آمد که این روز مصادف بود با سه شنبه بیست و ششم جمادی الاخره سال ۴۴۴ هجری.^{۱۴}

ناصر خسرو در این سفر با صاحب نظران و خردمندان چون و چراها کرد، در هر بابی با آنها گفت و گوها نمود و در مصر به آیین باطنی گرایید و مقام حجتی خراسان یافت.^{۱۵}

ناصر علاوه بر سفرنامه خود، در یکی از قصاید طولانی اش از سفر هفت ساله خود یاد کرده است. گزیده ای از ابیات این قصیده به شرح زیر است:

برخاستم از جای و سفر پیش گرفتم

نه ز خانم یاد آمد و نه ز گلشن و منظر

از پارسی و تازی و ز هندی و ز ترک

وز سندی و رومی و ز عبری همه یکسر

وز فلسفی و مانوی و صابی و دهری

درخواستم این حاجت و پرسیدم بی مر

از سنگ بسی ساختمام بستر و بالین

وز ابر بسی ساختمام خیمه و چادر

گاهی به نشیبی شده همگوشه ماهی

گاهی به سر کوهی برتر ز دو پیکر

گه دریا گه بالا که رفتن بی راه

گه کوه و گهی ریگ و گهی جوی و گهی جر

گه حبل به گردن بر، مانند شتریان

گه بار به پشت اندر مانند استر

پرسنده همی رفتم از این شهر بدان شهر

جوینده همی گشتم از این بحر بدان بر^{۱۶}

در این قسمت چند جمله‌ای نیز از سفرنامه‌ی او در توصیف شهر مَهروبان - یکی از بنادر خلیج فارس در منتهی‌الیه غربی آن، نزدیک شاه عبدالله فعلی - نقل می‌شود: «و از آنجا به شهر مَهروبان رسیدیم. شهری بزرگ است بر لب دریا نهاده، بر جانب شرقی و بازاری بزرگ دارد و جامعی نیکو، اما آب ایشان از باران بود و غیر از آب باران، چاه و کاریزی نبود که آب شیرین دهد، ایشان را حوض‌ها و آبگیرها باشد که هرگز تنگی آب نبود و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ ساخته‌اند، هر یک از آن چون حصاری است محکم و عالی».^{۱۶}

۲- ابن جبیر (متولد ۵۴۰ هجری در بَلَنَسِیَه - والنسیا - از شهرهای شرقی اندلس):

محمد بن احمد بن جبیر، سه بار از اندلس، روانه شرق شد و در هریک از آن سفرها، حج گزارد. او در نخستین ساعت بامداد، روز پنجشنبه، هشتم شوال سال ۵۷۸ هـ. همراه ابو جعفر بن حسان از غرناطه بیرون آمد و پس از یک ماه سفر در دریای مدیترانه در ناحیه‌ای نزدیک اسکندریه از کشتی پیاده شد. به قاهره رفت و از راه شمال مصر به بند عیذاب رسید و با کشتی به جدّه و از آنجا به مکه رفت.

بعد از پایان مناسک حج به مدینه رفت و از آنجا عازم عراق شد. شهرهای نجف اشرفه کوفه و بغداد را سیاحت کرد و به حومه مداین (تیسفون) رسید. ویرانه‌های مداین را دید و آرامگاه سلمان فارسی را زیارت کرد. به بغداد بازگشت و از آنجا راهی شمال عراق شد و موصل و نصیبین را دید و از آنجا به دمشق رفت. پس از عبور از عکا و صور، از طریق کشتی به دیار خود غرناطه بازگشت. چون خبر فتح بیت‌المقدس به دست صلاح‌الدین ایوبی را شنید دومین سفر خود را آغاز کرد و بعد از دو سال به غرناطه بازگشت. پس از مرگ همسرش که تعلق خاطر بسیار به وی داشت و از مرگش سخت اندوهگین شده بود، به سفر پرداخت و به مکه رسید. سپس دیرزمانی در بیت‌المقدس مأوی گزید و بعد روانه مصر و اسکندریه شد و به روایت حدیث پرداخت تا به پروردگار خویش پیوست.^{۱۷} متأسفانه از سفرهای دوم و سوم او اطلاعات دقیقی به جای نمانده؛ زیرا سفرنامه‌اش حاصل نخستین مسافرت اوست.

۳- ابن بطوطه:

ابن بطوطه از قبیله بربرهای لواته و از شهر و بندر طنجه در مراکش بود. در ۷۰۳ متولد شد و بیست و دو سال داشت که راه سفر در پیش گرفت. نخست به الجزیره و مصر و شام رفت و از آنجا راهی مکه شد. پس از ترک مکه، آهنگ عراق کرد و از راه قادسیه به نجف اشرف رفت و به زیارت حرم علی بن ابی طالب (ع) مشرف گردید. پس از آن از راه بغداد و بصره با قافله عازم ایران شد. از آبادان و ماهشهر و شوشتر دیدن کرد و به اصفهان و شیراز نیز سفر نمود و به زیارت آرامگاه سعدی شتافت. از آنجا به عراق بازگشت و پس از کربلا بار دیگر به بغداد رفت و پس از مدتی، عازم تبریز شد. دوباره به بغداد بازگشت و بار دیگر عزم سفر حج نمود. از طریق جدّه به سواحل شرقی آفریقا و از آنجا به یمن رفت و از راه ظفار، سواحل شرقی عربستان، عمان و خلیج فارس را درنوردید تا به جزیره هرمز رسید و با سلطان قطب‌الدین تهمتن، پادشاه هرمز ملاقات کرد. آن گاه به لارستان فارس، جزیره کیش و بحرین عزیمت نمود و در ۷۳۲ به مکه بازگشت. پس از آن از طریق دریای سرخ به آسیای صغیر رفت و در قونیه به زیارت تربت مولانا جلال‌الدین محمد بلخی شتافت و از طریق جنوب روسیه و رود ولگا به خوارزم و بخارا و مشهد و کابل و از آنجا به هند رفت و مدتی به عنوان قاضی دهلی در آنجا اقامت گزید. هنگامی که محمدشاه، فرمانروای آن سرزمین، سفیرانی به چین فرستاد، ابن بطوطه نیز در زمره نمایندگان وی بود. در بازگشت از چین، از طریق جاوه به هندوستان و بندر کالیکوت رفت و سوار کشتی شد و پس از ۲۸ روز به ظفار رسید. از ظفار به مسقط و از آنجا به جزیره هرمز و از طریق شهرهای غربی ایران به عراق

و شام رفت. از بیت‌المقدس و اسکندریه به قاهره رسید با کشتی به جدّه رفت و برای چهارمین بار خانه خدا را زیارت کرد. پس از آن به فلسطین رفت و عازم تونس شد و به طبخه رسید... بعد از آن نیز سفری به اندلس و آفریقای مرکزی نمود.»^{۱۸}

ج - دانشمندان

۱- محمد بن جریر طبری:

«بر روی زمین مردی دانتر از پسر جریر نمی‌شناسم» (به نقل از یکی از دانشمندان معاصر او).

طبری در آخر سال ۲۲۴ یا اول سال ۲۲۵ در آمل مازندران متولد شد. مقدمات علمی را در همان آمل فراگرفت و پس از آن به گردش و مسافرت در داخل و خارج ایران پرداخت. در هرجا عالم و فقیه و محدثی سراغ داشت بدانجا رهسپار شد تا بدان پایه رسید که بر اغلب دانشمندان معاصرش پیشی گرفت و آوازه علمی‌اش در شهرهای بزرگ اسلامی آن زمان پراکنده شد؛ چنان که به هر شهری وارد می‌شد دانشمندان و دانش‌پژوهان آنجا گردش را فرامی‌گرفتند تا آخر الامر، بغداد، را محل اقامت خود قرار داد و به تعلیم و تألیف و تصنیف پرداخت.

نخستین سفری که طبری برای فراگرفتن علم حدیث کرد، به «ری» بود. پس از آن به بغداد رفت و مدتی در آنجا اقامت گزید. بعد از آن به سوی بصره، رهسپار شد و در بین راه از علمای شهر واسط استفاده کرد و پس از آن وارد بصره شد و به مجلس درس علمای معروف راه یافت. آن گاه به کوفه رفت. بعد به بغداد بازگشت و به تحصیل و تکمیل علوم فقه و حدیث و قرآن مشغول شد. پس از آن تصمیم گرفت به شهرهای غربی مملکت اسلامی نیز سفری بکند و محضر درس اساتید آن بلاد را درک کند. از این رو، راهی مصر شد. در بین راه هرجا به یکی از علما و اساتید برمی‌خورد به حضورش می‌شتافت و از او حدیث می‌پرسید. چنان که از فقها و مشایخ نواحی شام و سواحل و سرحدات احادیث بسیاری شنید و نوشت تا آنکه به سال ۲۵۲ وارد مصر شد.

طبری در مصر احادیث زیادی از مالک (م. ۱۷۹ در مدینه) و شافعی (م. ۲۰۴ در مصر) و ابن وهب و غیر ایشان نوشت. آن گاه به سوی شام رفت و پس از اندکی توقف به مصر بازگشت.

پس از اقامت کوتاهی در مصر، به بغداد بازگشت. توقف در بغداد زیاد طول نکشید و پس از مدت کوتاهی به زادگاه خود مراجعت کرد. مدتی توقف کرد؛ آن گاه به سال ۲۹۰ بار دیگر رهسپار بغداد شد و تا آخر عمر (۳۱۰ هجری) در آنجا اقامت گزید و همانجا در گذشت و در خانه خود مدفون شد.^{۱۹}

۲- ابوریحان بیرونی (ولادت در ۳۶۲ هـ. ق در نواحی بیرون خوارزم و وفات در ۴۳۰ هـ. ق در غزنین).

ابوریحان بیرونی در سالی میان ۳۸۵ و ۳۸۹ از زادگاه خود به قصد گرگان بیرون رفت و مورد توجه شمس‌المعالی قابوس و شمس‌گیر قرار گرفت و کتاب الاثار الباقیه را به نام او در سال ۳۹۱ تألیف کرد.

بعد از مدتی به خوارزم بازگشت و در خدمت خوارزمشاهیان آل مأمون درآمد و چندان در شهر گرگانج باقی ماند تا محمود بر آن سامان دست یافت. محمود غزنوی، ابوریحان را به غزنین برد و در دستگاه خود نگه داشت.

ابوریحان از زندگی در دربار محمود و فرزندان او بهره فراوان برد چرا که با شرکت در سفرهای جنگی محمود به هندوستان و به آن دیار و مسافرت‌های متعدد نمود و با دانشمندان آن سامان معاشرت نمود. بیرونی در این سفرها و دیدارها، اطلاعاتی ژرف از زبان سانسکریت و علوم و عقاید هندوان کسب کرد همین آشنایی منجر به تألیف کتاب ارجمند ماللهند و ترجمه چند کتاب از سانسکریت به عربی شد.^{۲۰}

۳- امام محمد غزالی (در ۴۵۰ در طبران طوس متولد شد و در ۵۰۵ در همانجا درگذشت).

هنوز طفل خردسالی بود که پدرش درگذشت. در مدرسه‌ای از زادگاه خود یک چند مقدمات فقه شافعی آموخت. چندی بعد به جرجان رفت و به تلمذ پرداخت. دوباره به طوس بازگشت و مدتی در آنجا ماند. چندی بعد با عده‌ای از یاران به نیشابور رفت و در نظامیه نیشابور نزد ابوالعالی امام الحرمین جوینی به تلمذ اشتغال جست. با وفات امام الحرمین (۴۷۸ هـ. ق) به اردوگاه سلطان رفت و در موکب وزیر یک چند به مسافرت پرداخت. بعد از آن نظام‌الملک او را به عنوان مدرس به نظامیه بغداد فرستاد (۴۸۴ هـ. ق) غزالی در بغداد، ضمن اشتغال به تدریس و تصنیف، تأهل اختیار کرد. به دنبال یک بحران روحی و جسمانی که شش ماه طول کشید نظامیه و بغداد را ترک کرد و با لباس صوفیه به قصد حج بیرون آمد (۴۸۸ هـ. ق) سیر و سیاحت در شام و بیت‌المقدس و به جا آوردن مناسک حج و اعتکاف و چله‌نشینی در جامع دمشق، نزدیک دو سال وی را در آن نواحی مشغول داشت. بالاخره در پایان مسافرت، راه وطن در پیش گرفت و از طریق بغداد، عازم خراسان شد.^{۳۳}

د- شاعران:

۱- خاقانی (۵۲۰ تا ۵۹۵):

در ۵۲۰ هـ. ق در شهر شروان از پدری نجار و مادری نسطوری تبارزاده شد. از کودکی تحت سرپرستی و تربیت عموی دانشمند خود کافی‌الدین عمر بن عثمان قرار گرفت. چون به بیست و پنج سالگی رسید عمویش فوت کرد. در همین سال‌ها با ابوالعالی گنججوی شاعر آشنا شد و دختر او را به زنی گرفت. بعد از مدتی به عزم سفر خراسان از شروان به ری آمد ولی در آنجا بیمار شد و از طرف دیگر در این موقع خراسان بر اثر خروج و فتنه غز در سال ۵۴۸ و حبس سلطان سنجر، گرفتار هرج و مرج و آشوب شده بود. به این جهت، خاقانی از این مسافرت صرف‌نظر کرده به شروان بازگشت و احتمال است که در همین سفر از ری به همدان نیز آمده باشد. پس از مدتی به عزم زیارت مکه و گزاردن حج از شروانشاه اجازت سفر گرفت و به عراق عجم آمد و از آنجا به عراق عرب و بغداد و کوفه و مکه و مدینه رفت و از مدینه به شام و موصل آمد و در آنجا به خدمت جمال‌الدین محمد موصلی رسید و به توسط او به دینار خلیفه‌المقتفی بالله نایل آمد. (۵۵۱ هـ. ق). در بازگشت از این سفر بود که بر ایوان مداین گذشت و مثل تجری - شاعر نام‌آور عرب - در آن آیینة فروشکسته، عبرت‌ها دید و تحفة‌العراقین را نیز در این سفر ساخت.

در سال ۵۶۹ هـ. ق در زمان پادشاهی آخستآن - به شفاعت عصمت‌الدین دخت فریدون بار دیگر اجازه سفر گرفت و آهنگ مکه کرد و بعد از هیجده سال دوباره خانه خدا را زیارت کرد. چون از این سفر بازگشت، فرزندش رشیدالدین در بیست سالگی درگذشت (۵۷۱ هـ. ق) و چندی نگذشت که همسر و دختر خود را نیز از دست داد. بعد از این زندگی شاعر در نارضایی و ناامیدی فرورفت. در پایان عمر به تبریز رفت و همانجا بود که به سال ۵۱۶ هـ. ق وفات یافت.^{۳۴}

خاقانی در ستایش تربت امیرمؤمنان که در سفر خود آن را زیارت کرد، چنین سروده است:

سرهابینی، کلاه در پای

در مشهد مرتضی جبین سای

جان‌ها چو سپاه نحل پر جوش

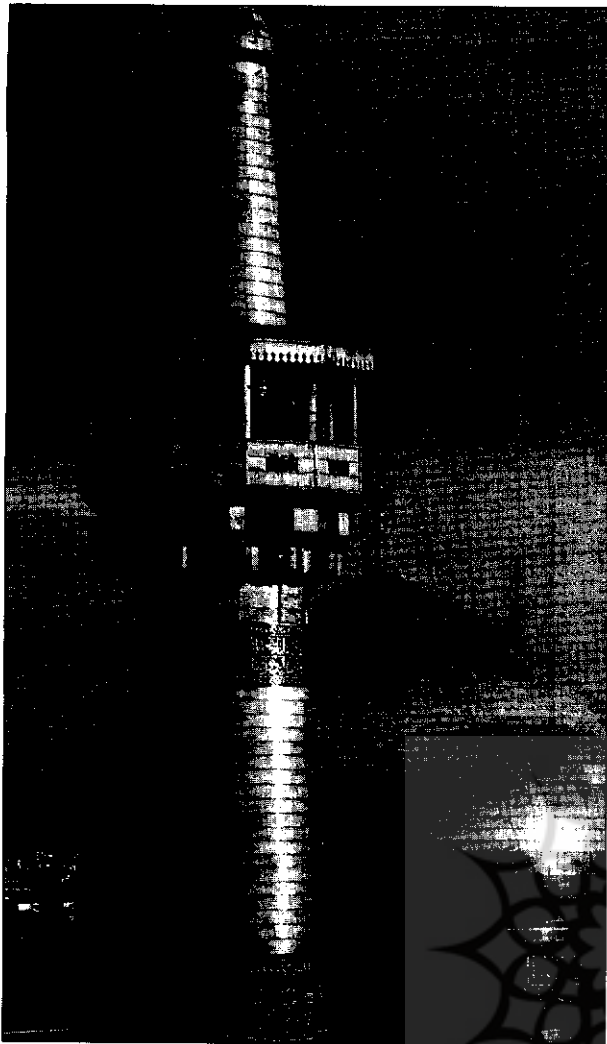
بر خاک امیرنحل مدهوش

در خدمت شیر مرد عالم

چون شاخ گوزن قد کنی خَم

از حوض جنان به هفت دولاب

آن خاک طهور را زنی آب



رضوان به دو عید اضحی و فطر

از خاک مقدسش بر در عطر

چندانکه تراب بوتراب است

آبستن نافه‌های ناب است

زین روی برای مشک‌زادن

شد آهوی تبتی سترون

دیری است که پیش چشم احرار

تبت عزل است و کوفه بر کار^{۳۳}

همچنین مطلع و یکی از ابیات قصیده عبرت‌انگیز و پرسوز ایوان مداین

خاقانی چنین است:

هان! ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان

ایوان مداین را آیینة عبرت دان

یک ره ز لب دجله منزل به مداین کن

وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران^{۳۴}

۲- سعدی:

سعدی به سال ۶۰۶ در شیراز در میان خاندانی که از عالمان دین بودند، ولادت یافت. مقدمات علوم ادبی و دینی را در شیراز آموخت و سپس برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. این سفر که مقدمه سفرهای طولانی دیگر سعدی بود گویا در حدود سال ۶۲۰-۶۲۱ هـ. ق اتفاق افتاده باشد. از این تاریخ تا مدتی در بغداد به سر برد و در مدرسه معروف نظامیه آن شهر به ادامه تحصیل پرداخت.

بعد از آن، سفرهای طولانی خود را در حجاز و شام و لبنان و روم آغاز کرد و بنا به گفتار خود در اقصای عالم گشت.^{۲۵}

شاعر شیراز - در گلستان - از خاطره سفرهای شام و لبنان، هنوز سخن‌ها دارد. وی از وعظ در جامع بعلبک که از اسارت طرابلس، از صالحان جبل و لبنان، از زاهدان کنار دریای طبریه از قصه‌های ملک صالح و از قحط سال دمشق قصه‌های جالب به یاد دارد که شنیدنی است. در حقیقت سعدی، در روزهایی که بیرون از فارس می‌زیست، گذشته از شام و لبنان، با بسیاری از بلاد عرب که جولانگاه سال‌های جهانگردی و خانه بدوشی او بود ارتباط و آشنایی داشت.

سعدی با کاروان حج، مکرر پیاده راه پیموده بود و از دزدان خفاجه و شقاوت‌های آنان، حکایات هولناک شنیده بود، در بغداد عشق‌ها ورزیده بود؛ در بصره و کوفه روزگاری به سر آورده بود؛ در حلب گرفتار زنی بدخوی و بهانه‌جوی عرب شده بود و در صنعا طفل خردسالی را از دست داده بود؛ این مسافرت‌های او که در آنها داعیه دانش‌اندوزی به هوای جهانگردی منجر شده بود در بلاد عرب طولانی گشته بود و سعدی، شاعر جوان شیرازی با عرب و زندگی و زبان و ادب او آنس یافته بود.

سفری که سعدی در حدود سال ۶۲۰ هـ. ق آغاز کرده بود مقارن ۶۵۵ هـ. ق یا بازگشت به شیراز پایان یافت.

سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد

فتنه شاهد و سودا زده باد بهار

عاشق نغمه مرغان سحر باز آمد

سال‌ها رفت، مگر عقل و سکون آموزد

تا چه آموخت کزان شیفته‌تر باز آمد

تا نپنداری کاشفتگی از سر بنهاد

تا نکویی که ز مستی به خیر باز آمد

دل سودازده و خاطر شورانگیزش

همچنان در سفر و خود به خضر باز آمد^{۲۶}

این مقاله را با خاطره‌ای از سعدی در جزیره کیش به پایان می‌بریم:

بازرگانی را شنیدم که صدو پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار، شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش درآورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن که فلان انبازم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قبالة فلان زمین است و فلان چیز را فلان، ضیمن. گاه گفתי خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است بازگفت نه که دریای مغرب مشوش است. سعدیا سفری دیگرم در پیش است اگر آن کرده شود، بقیه عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم: آن کدام سفر است؟ گفت: گو گردپارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیمی دارد و... انصاف از این مآخولیا، چندان فروگفت که بیش طاقت گفتش نماند. گفت: ای سعدی! تو هم سخنی بگویی از آنها که دیده‌ای و شنیده‌ای، گفتم:

آن شنیده‌ستی که در اقصای غور

گفت چشم تنگ دنیا دوست را

یا قناعت پر کند یا خاک گور^{۲۷}

* موضعی است در بلاد هند یا چین که عود صنفی بدان منسوب است.

** از جزایر اقیانوس هند است.

*** امیر نحل، لقب حضرت علی (ع) است زیرا حضرت رسول (ص) آن حضرت را یعسوب‌الدین و یعسوب‌المسلمین خوانده و یعسوب به معنی امیر نحل است: مثال از دیوان:

پس به کوفه، مشهد پاک امیر نحل را
همچو جیش نحل، به جوش التسی و جان دیده‌اند
(از حواشی کتاب)

پی‌نوشت‌ها:

۱. سبحانی، جعفر: فروغ ابدیت، مرکز مطبوعاتی دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۶۰۸.
۲. احمدین ابی‌یعقوب: تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۶، ص یازده از مقدمه مترجم.
۳. یعقوبی: البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۱۶ مقدمه مترجم.
۴. زیدان، جرجی: تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۵۰۷.
۵. یعقوبی: البلدان، پیشین، مقدمه مترجم.
۶. رنان، کالین، ارنان: تاریخ علم کمبریج، ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۶، صص ۳۲۱ و ۳۲۲.
۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: التنبیه و الاشرافه ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، صص پنج و شش و هفت از مقدمه مترجم.
۸. ابن حوقل: سفرنامه (ایران در صورۃ‌الارض)، ترجمه دکتر جعفر شعاع، امیرکبیر، ۱۳۶۶، مقدمه مترجم و ص ۴۶ متن.
۹. اصطخری، ابواسحق ابراهیم: مسالک و ممالک به اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۶، مقدمه مصحح.
۱۰. مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد: احسن التقسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه: علیقلی منزوی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۲، مقدمه مترجم و دیباچه مؤلف.
۱۱. ناصر خسرو: دیوان، به تصحیح نصرالله تقوی، دنیای کتاب، ۱۳۶۷، مقدمه تقی‌زاده.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین: با کاروان حله، تهران، علمی، چاپ هفتم، ۱۳۷۲، ص ۸۵ به بعد.
۱۳. ناصر خسرو قبادیانی مروزی: سفرنامه، به تصحیح دکتر دبیرسیاقی، تهران، زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۳، «سراغاز» به قلم دکتر دبیر سیاقی.
۱۴. زرین کوب، پیشین، از ص ۸۵ به بعد.
۱۵. ناصر خسرو قبادیانی: دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، بنیاد مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۵۱۰.
۱۶. سفرنامه ناصر خسرو، پیشین، ص ۱۶۳.
۱۷. ابن جبیر، محمدبن احمد: سفرنامه ترجمه پرویز اتابکی، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۵ و دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۹، ج ۳، مدخل، ابن جبیر.
۱۸. دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ذیل ابن بطوطه؛ ابن بطوطه: سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، آگاه، ۱۳۷۰.
۱۹. شهابی، علی‌اکبر: احوال و آثار طبری، تهران، اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹، از آغاز تا صفحه ۱۶.
۲۰. صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی، چاپ نهم، ۱۳۶۸، ج ۱، صص ۳۲۷ و ۳۲۸ و احوال و آثار ابوریحان بیرونی.
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین: جستجو در تصوف ایران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۷، صص ۸۵ تا ۱۱۰.
۲۲. خاقانی: تحفة‌العراقین، تصحیح دکتر یحیی قریب، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷، مقدمه مصحح: زرین کوب، عبدالحسین: با کاروان حله، پیشین، از ص ۱۸۷ به بعد.
۲۳. خاقانی: تحفة‌العراقین، پیشین، صص ۱۱۳ و ۱۱۴.
۲۴. خاقانی شروانی: دیوان، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، زوار، ۱۳۶۸، ص ۳۵۸.
۲۵. صفا، پیشین، مجلد سوم، بخش اول، ص ۵۹۶.
۲۶. زرین کوب، عبدالحسین: با کاروان حله، پیشین، ص ۲۴۳ به بعد.
۲۷. سعدی: کلیات، به اهتمام فروغی و ویرایش خرمشاهی، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۰۹.